

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در روایاتی است که دلالت بر این دارد که حج بر مملوک واجب نیست. در جلسه گذشته دو روایت خوانده شد و گفتیم که اینها يك روایت است هر چند صاحب وسائل به عنوان دو روایت آورده است.

بررسی روایات باب

در روایت وارد شد: «فَلَيْسَ عَلَى الْمَمْلُوكِ حَجٌّ وَلَا عُمْرَةٌ حَتَّى يَعْتَقَ». از این عبارت دو نکته استفاده می‌شود: (1) حجة الاسلام و عمره بر مملوک تشریع نشده، (2) عبارت: «وَلَا عُمْرَةٌ» است که ارتباط به بحث وجوب عمره پیدا می‌کند و آن این که این عبارت اطلاق دارد، اعم از این که این عبد مالک باشد یا نباشد؛ یعنی مستطیع باشد یا نباشد، روایت کاری ندارد به این که بگوئیم چون عبد مالک نمی‌شود، بر عهده مملوک حجی نیست. به بیان دیگر، در «فَلَيْسَ عَلَى الْمَمْلُوكِ حَجٌّ»، ظاهر این است که خود این حریت يك شرط مستقلی است و ربطی به بحث استطاعت ندارد، در مقابل این که برخی خواستند این را مرتبط به بحث استطاعت کنند.

گفته شد سه طایفه از روایات هستند؛ طایفه اول همین روایاتی است که می‌گوید: «لیس علی المملوک حج»، يك روایت صحیحه خواندیم، اما دو روایت دیگر هست که هر دو ضعیف هستند.

روایت دوم

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ آدَمَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ: لَيْسَ عَلَى الْمَمْلُوكِ حَجٌّ وَلَا جِهَادٌ وَلَا يَسَافِرُ إِلَّا بِإِذْنِ مَالِكِهِ»^[1]

این جهاد در روایت، ربطی به استطاعت و مال داشتن یا نداشتن ندارد، می‌گوید شارع می‌گوید همان گونه که بر صبی و زن جهاد تشریع نشده بر عبید هم تشریع نشده است. منتهی این روایت سندش ضعیف است و نامی از آدم بن علی در کتب رجالی نبوده و مجهول الحال است، منتهی باید دید این عبارت: «إِلَّا بِإِذْنِ مَالِكِهِ»، آیا به همه اینها برمی‌گردد؟

در اصول يك بحثی داریم که استثنای عقیب جملات متعدد، آیا فقط به جمله اخیر برمی‌گردد یا به همه جملات؛ یکی از مثال‌های واقعی‌اش همین است. آیا این «و لا يسافر إلا بإذن مالك» فقط به همین اخیر برمی‌گردد یا این که به همه جملات قبلی؛ یعنی اگر مالك اجازه داد حج بر او مشروع است، جهاد بر او مشروع است، مسافرت بر او مشروع است. در اینجا باید دید چه مبنایی را

در علم اصول اختیار کردیم.

روایت سوم

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ الْعَبَّاسِ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ مَعَنَا مَمَالِيكَ لَنَا وَ قَدْ تَمَتَّعُوا عَلَيْنَا أَنْ نَذِيحَ عَنْهُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْمَمْلُوكَ لَا حَجَّ لَهُ وَلَا عُمْرَةَ وَلَا شَيْءٌ»^[2]

در این روایت عباس مجهول الحال است و نامی از او برده نشده است، لذا این روایت هم ضعیف است. اگر هم اسمی برده شده باشد نه مدحی دارد و نه قدحی دارد. در معجم مرحوم خوئی ظاهراً آمده ولی هیچ توصیفی ندارد. ایشان روایتی که در اسناد روایات واقع شده را یکی یکی ذکر کردند ولی در کتب رجالی اصلاً اسمی از آدم بن علی نیامده است. بنابراین در روایت قبلی آدم بن علی و در این روایت هم عباس مجهول الحال است، لذا روایت ضعیف است.

یونس بن یعقوب می‌گوید به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «إِنَّ مَعَنَا مَمَالِيكَ لَنَا وَ قَدْ تَمَتَّعُوا عَلَيْنَا أَنْ نَذِيحَ عَنْهُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْمَمْلُوكَ لَا حَجَّ لَهُ وَلَا عُمْرَةَ وَلَا شَيْءٌ»؛ حج نیست عمره نیست. این «لا شیء» به معنای «لا ذبح» است. «لا شیء» در روایت قبلی مسئله جهاد و مسافرت را مطرح کرده است؛ یعنی «لا شیء من الامور المالیة»، جهاد که از امور مالی نیست و از امور بدنی است.

به هر حال نمی‌شود در این موارد به اطلاق تمسک کرده و بگوئیم: «لا شیء» یعنی «لا صلاة»، نماز هم بر او واجب نیست، روزه هم بر او واجب نیست. خلاصه آن که روایتی صحیحه داریم که می‌گوید: «لیس علی المملوک حج و لا عمره».

طائفه دوم روایات

طایفه دوم روایاتی است که می‌گوید اگر مملوک آزاد شد باید حجة الاسلام انجام دهد که يك روایت صحیحه است.

روایت اول

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليهما السلام) قَالَ: الْمَمْلُوكُ إِذَا حَجَّ ثُمَّ أُعْتِقَ فَإِنَّ عَلَيْهِ إِعَادَةَ الْحَجِّ»^[3]

این روایت در گذشته نیز خوانده شد. امام کاظم (علیه السلام) می‌فرماید: اگر حج برده شد، بعد آزاد شد، باید حج را اعاده کند.

روایت دوم

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مِسْمَعٍ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: لَوْ أَنَّ عَبْدًا حَجَّ عَشْرَ حَجَجٍ ثُمَّ أُعْتِقَ كَانَتْ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ إِذَا اسْتَطَاعَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا»^[4]

سند این روایت ضعیف است. مسمع بن عبدالملک از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که اگر يك مملوکی ده بار حج برود سپس آزاد شود، باید حجة الاسلام انجام بدهد اگر مستطیع شد. این روایات دلالت دارد بر این که عبد اگر آزاد شد باید حجة الاسلام را انجام بدهد. پس معلوم می‌شود که قبل از آزاد شدن تا هنگامی که عبد است، حجة الاسلام بر او واجب نیست.

طایفه سوم روایاتی است که دلالت دارد که: «المملوك اذا حجَّ فأدرك احد الموقفين معتقاً أجزئه عن حجة الاسلام»، این طائفه را در گذشته در مورد صبی قبل از مشعر اگر بالغ شود خواندیم. از این روایات که در مورد عبد وارد شده که اگر يك عبدی قبل المشعر آزاد شد این مجزی از حجة الاسلام است استفاده کرده و گفتیم صبی هم قبل المشعر اگر بالغ شد مجزی از حجة الاسلام است.

بنابراین، این روایات که می‌گویند قبل احد الموقفين اگر آزاد شد این مجزی از حجة الاسلام است، دلیل بر این است که حریت شرط برای حجة الاسلام است وگرنه «ادراك احد الموقفين» آن هم «معتقاً» را در اینجا شرط نمی‌کرد.

روایت معروف آن، روایت معاوية بن عمار است:

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَمْلُوكٌ أُعْتِقَ يَوْمَ عَرَفَةَ قَالَ إِذَا أَدْرَكَ أَحَدَ الْمُوقِفِينَ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ»^[51]

جمع‌بندی روایات

نتیجه آن که این سه طایفه دلالت بسیار روشنی دارد که بر مملوك حجة الاسلام تشریع نشده است. لیکن باید توجه داشت که اولاً، شارع از او ثواب را نفی نکرده؛ یعنی اگر عبد همراه مولایش حجة الاسلام استحبابی انجام داد، خدا به او ثواب می‌دهد چه بسا ثوابی که به او بدهد از ثوابی که به مولایش می‌دهد بیشتر باشد.

ثانیاً، وقتی می‌گویند: «لیس علی المملوك» شما حساب کنید يك مملوكی اگر بگوئیم اگر مستطیع شد حجة الاسلام بر او واجب است، چقدر تراحم به وجود می‌آید؟ از يك طرف این مولا خطاب به اسلام می‌گوید: شما فی الجملة روی برده‌داری صحه گذاشتید حال به هر ضرورتی که اقتضا می‌کرد، این عبد بخواهد در زمان‌های قدیم یکی دو ماه من را رها کند و برود، کارهای من معطل می‌ماند.

این يك تسهیلی است از طرف شارع و تبعیض نیست، همان‌گونه که شارع بر صبی یا برای زن تسهیل قائل شده است (وقتی ما می‌گوئیم بر زن‌ها جمعه، جماعات و جهاد نیست از این باب نیست که مقام زن را پائین بیاوریم، از باب این است که شارع احترام می‌کند برای اینها يك تسهیلی را برای اینها قائل می‌شود).

در باب جهاد این روایت را خواندیم کسی مدینه آمد و به پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرض کرد من آمدم برای جهاد، ولی پدر و مادری داشتم که ناراحت بودم از این که آنها را رها کردم و آمدم، از همان روایات خیلی‌ها استفاده کردند که در جهاد اذن ابوین معتبر است (البته ما در این بحث اخیری که در جهاد ذبی داشتیم یکی از فرق‌ها این است که در جهاد ذبی اذن ابوین شرط نیست، حالا در جهاد ابتدایی اذن ابوین شرط است) اگر پدر و مادر به کسی اجازه نداد، این تسهیل است، يك طرفش برای اولاد است و يك طرفش مربوط به پدر و مادر است، اینها اشکالی ندارد.

متأسفانه بسیاری از احکام را از نگاه غیر صحیح می‌بینیم، در مورد زن‌ها این را مکرر گفتم بسیاری از احکام مثل این که زن نمی‌تواند قاضی باشد، آیا به این معناست که علم قضاوت را نمی‌تواند به اندازه مرد دریافت کند؟ مسلم اینطور نیست، چه بسا يك زنی بتواند مبانی و ضوابط قضاوت را از بسیاری از مردها بهتر بفهمد، ولی شارع آمده يك تسهیلی برای او قائل شده، الآن بر

يك طلبه که شرایط قضاوت را دارد دو نفر اختلاف پیدا کردند و به او مراجعه کردند و گفتند ما آمدیم شما این اختلاف را حل کنید، بر این شخص طلبه که فرض کنید اجتهاد هم دارد، آیا واجب است که این اختلاف را حل کند یا نه؟ بله برایش واجب است، این حق ندارد بگوید من حوصله ندارم، شما دعوا دارید به من چه؟

ولی اگر پیش يك زن مجتهد رفتند و او بگوید من الآن آمادگی ندارم، شارع برایش تسهیل قائل شده، يك سری از احکام در شریعت داریم که تسهیلی است به این معنا نیست که ملاک را ندارد یا زن عقلش کمتر است، يك عده از افراد بی سواد آمدند این گونه برای جامعه ما مطرح کردند، حال يك جمله ای در نهج البلاغه که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده، آمدند در همه امور سرایت دادند و مشکلاتی درست کردند و دین را خراب کردند. چون مسئله قضاوت يك ولایت است و این ولایت را شارع برای مرد جعل کرده و برای زن جعل نکرده، تسهیلاً.

در باب پدر و مادر همینطور است، دائماً در هر خانه ای این مسئله مطرح است که این همه زحمت را مادر می کشد خدا ولایتش را بر پدر قرار داده، این يك مسئولیتی است که خدا بر او قرار داده، این بچه اگر راه کج رفت روز قیامت اول یقه پدر را می گیرد چون او ولایت داشته. امور این بچه، حفظ این بچه، سلامتی اش و نفقه اش بر عهده پدر است در درجه اول او ولایت دارد، حال خدا برای مادر تسهیل قائل شده، اگر مخصوصاً يك زن و شوهری از هم جدا شوند این زن می خواهد شوهر کند، برایش يك تسهیلی قائل شده اگر بر این ولایت بر اولاد قرار داد، این چطور هم شوهرداری کند و هم اولاد شوهر قبل را بخواد متولی باشد خیلی مشکلات پیش می آمد. بنابراین، اینها احکام تسهیلی است و شارع تسهیلاً آمده این را آورده است.

در مورد عبد هم همینطور است؛ یعنی این گونه نیست که بگوئیم اسلام تبعیض قائل شده این چه دینی است، حج را بر مالک ظالم گفته مشروعیت دارد، ولی عبد حق ندارد! شارع تسهیل قائل شده است. در روایات هم داریم که خدای تبارک و تعالی «یحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ» به رخصت هایی که داده همان گونه که «یحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِفَرَأْنِضِهِ»، هم آنجایی که ترخیص داده، اگر صد بار هم عبد حج برود، می گوید من که تسهیلاً از تو برداشتم اگر بروی به عنوان حجة الاسلام واجب فایده ندارد، ولی وقتی آزاد شدی و مستطیع شدی بلا فاصله باید حجة الاسلام را انجام بدهی.

روایت دوم

این روایت در گذشته سنداً و دلالتاً مورد بحث قرار گرفت و باید اینجا نیز مطرح شود.

«وَبِإِسْنَادِهِ [الصدوق] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ السَّيِّدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبَانَ عَنْ حَكَمِ بْنِ حُكَيْمٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: أَيْمًا عَبْدٌ حَجَّ بِهِ مَوْلَاهُ فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ»^[6]

حکم بن حکیم می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر عبدی که موالی اش او را به حج ببرند، او حجة الاسلام انجام داده است. اشکال این است که در این روایت عنوان «حجة الاسلام» بر حج عبدی که مولا او را می برد انجام می دهد اطلاق شده، شما از يك طرف می گوئید: «لیس علی المملوک حجٌّ» و از يك طرف هم در این روایت معتبر می گوید: «فقد قضی حجة الاسلام».

دیدگاه محقق خویی (قدس سره)

مرحوم خوئی دو نکته درباره سند این روایت ذکر می کند:

نکته اول: در همین باب هفتم دو روایت است؛ یکی روایت دوم و یکی روایت هفتم است، ایشان می‌گویند آن روایت هفتم که در تهذیب «عن السندي بن محمد عن ابان عن حكم بن حكيم صيرفي و تبعه في الوسائل و الوافي لكن في الاستبصار رواها عن السندي عن ابان بن محمد»، این روایتی که می‌گوئیم روایت هفتم هست؛ مرحوم خوئی می‌گوید این روایت هفتم را شیخ طوسی در تهذیب می‌گوید: «عن ابان بن محمد عن الحكم». بعد ایشان می‌گویند: «ابان بن محمد لا وجود له اصلاً» و صحیح همان است که در تهذیب آمده و صاحب وسائل می‌گوید عن ابان عن حكم.

نکته دوم: راجع به حدیث دوم همین باب است که صاحب وسائل می‌گوید: «عن ابان بن حكم»، محقق خوئی (قدس سره) می‌فرماید: «و الصحیح عن ابان عن الحكم»، می‌گویند همان گونه که گفتیم آنجا ابان بن محمد نداریم، ابان بن حكم نیز «لا وجود له في الاخبار و كتب الرجال»، این دو نکته را در دو سند روایت ذکر می‌کنند.^[17]

پس ابان بن محمد نداریم، ابان بن حكم هم نداریم، ابانی که داریم ابان بن عثمان است، «حكم» هم که داریم حكم صيرفي ثقة است، اما مشكله این است که روایت معتبر است، از جهت دلالت با مشكل این روایت چه کنیم؟

دیدگاه علامه محمدتقی مجلسی (قدس سره)

مرحوم مجلسی در روضة المتقين چند توجیه برای این روایت کرده و می‌فرماید:

توجیه اول: «فقد قضی حجة الاسلام أى حجة اسلامه إلى أن يعتق»؛ یعنی بگوئیم حجة الاسلام هر کسی به حسب خودش است، حجة الاسلام صبی به حسب خودش است، حجة الاسلام عبد به حسب خودش است، حجة الاسلام بالغ به حسب خودش است، می‌گوئیم آن حجة الاسلامی که من ناحیه الاسلام برای عبد آمده، همان حج مستحبی است و آن حجة الاسلامی که من ناحیه الاسلام برای صبی آمده همان حج مستحبی است. به نظر ما این توجیه با این همه روایاتی که آمده: «ليس على المملوك حج» و صراحت دارد ناسازگار است.

توجیه دوم: این عبارت را حمل کنیم بر این که «إذا اعتق و ادرك احد الموقفين»، می‌گوئیم به قرینه همان روایاتی که می‌گوید اگر عبد قبل المشعر آزاد شد، بگوئیم این که می‌گوید: «أَيَّمَا عَبْدٍ حَجَّ بِهِ مَوَالِيهِ فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَام»؛ یعنی «حج به موالیه و اعتق قبل ادراك احد الموقفين»، به قرینه آن روایات.^[18]

این احتمال را محقق خوئی (قدس سره) هم ذکر کردند، ایشان بعد که این روایات را نقل می‌کند می‌فرماید: «الا أنه لابد من طرحها لشذوذها» این روایت شاذ است «و مخالفتها للروایات المشهورة الكثيرة». حال بر فرض این روایت قابل توجیه نباشد، این روایات با روایات مشهوره کثیره مخالف است، ایشان می‌گویند یا روایت را طرح کنید یعنی کنار بگذارید، «او حملها على حجة الاسلام بالنسبة إلى العبد فإن كل طائفة لها حجة الاسلام»، همان احتمال اولی که علامه مجلسی (قدس سره) داد. اگر گفتیم حجة الاسلام عبد همان حجة الاسلام مستحبی عبد است، این دلالت بر این نمی‌کند اگر بعداً آزاد شد حجة الاسلام واجب بر او نباشد.

محقق خویی (قدس سره) در ادامه می‌فرماید: «و يدل على ما ذكرنا روايته الثانية «و العبد اذا حج به فقد قضی حجة الاسلام حتى يعتق» فإنها تدل على وجوب حجة الاسلام اذا اعتق، مع ان حجة الاسلام اطلقت على حجة حال عبوديته»^[19].

بنابراین مرحوم خوئی می‌فرماید: یا این روایت را طرح کنید؛ چون مخالف با روایات کثیره مشهوره است، این با مبنای خود ایشان مخالف است که شهرت فتواییه را ایشان جزء مرجحات نمی‌دانند، مگر این که بگوئیم مراد شهرت روایی است و شهرت

روایی هم از مرجحات است. یا توجیه اولی که مرحوم مجلسی هم دارند را اعمال کنیم، اما ایشان توجیه دوم مجلسی (قدس سره) را ذکر نکرده است.

مرحوم مجلسی يك توجیه سومی دارد که می‌فرماید: «أو يكون المراد بالمولی المعتقد»، مراد به مولا خود معتق و عبد است؛ یعنی در «أیما عبد حجّ به موالیه»، «موالیه» جمع مولا است و مولا یعنی معتق، چون یکی از معانی مولا کسی است که آزاد شده. بگوئیم پس چرا کلمه عبد را در روایت آورده؟ ایشان می‌گوید: «و يكون اطلاق العبد علیه باعتبار ما كان»، به اعتبار ما کان کلمه عبد را آورده «و هو مجازٌ شایع». ایشان در پایان احتمال سوم را اظهر از دو احتمال دیگر می‌داند.

به نظر ما این احتمال سوم اظهر نیست و تکلفات زیادی دارد، این «حجّ به موالیه» یعنی موالی او به حج برده‌اند، این که موالیه را بگوئیم جمع مولا است و به معنای معتق، خیلی خلاف ظاهر است، شاید این که محقق خویی (قدس سره) این احتمال را ذکر نکرده است، به همین علت است.

به هر حال این روایت را یا باید طرح کرد روی این مبنا که اصلاً هیچ فقهی بر طبق آن فتوا نداده، که ما این مبنا را قبول داریم که می‌شود معرضّ عنه، یا باید توجیهش کرد و توجیهش به همین توجیهاتی است که در اینجا مطرح شده است.

جمع‌بندی بحث

بحث شرط دوم از شرایط وجوب حجة الاسلام (یعنی حرّیت) تمام شد. ان شاء الله سال آینده شرط سوم که مسئله بسیار مهمی است و آن بحث استطاعت است را مطرح خواهیم کرد. یکی از این متون مثل متن مرحوم خوئی، یا متن کتاب مرحوم والد ما، یا متن مستمسک یکی از این سه را ملاحظه کنید. متن مرحوم والد ما مطالب مرحوم خوئی، مرحوم شاهرودی و مطالب مرحوم حکیم هم دارد؛ یعنی جامع همه اینهاست. استطاعت فروعات زیادی دارد، خیلی هم مورد ابتلاست که از جمله بحث‌ها این است کسی که از سهم امام (علیه السلام) زندگی می‌کند آیا مستطیع می‌شود یا نه؟ کسی که از سهم سادات زندگی می‌کند مستطیع می‌شود یا نه؟

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] التهذيب 5-4-5 و وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 48، ح 14205-4.

[2] التهذيب 5-482-1715 و وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 48، ح 14204-3.

[3] التهذيب 5-4-7، و الاستبصار 2-147-479 و وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 49-50، ح 14209-3.

[4] التهذيب 5-5-9، و الاستبصار 2-147-481 الفقيه 2-431-2888 و وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 50، ح 14211-5.

[5] الفقيه 2-432-2892؛ التهذيب 5-5-13، و الاستبصار 2-148-485 و وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 52، ح 14218-2.

[6] التهذيب 5-5-11 و الاستبصار 2-147-483 و وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 50، ح 14213-7.

[7] «ثم إن رواية أبان الأولى رواها في التهذيب عن السندی بن محمد عن أبان عن حكم بن حكيم الصيرفي، و تبعه في الوسائل و الوافي، و لكن في الاستبصار رواها عن السندی عن أبان بن محمد عن الحكم، و الظاهر أن أبان بن محمد لا وجود له أصلاً بل الصحيح ما في التهذيب و الوسائل و الوافي، فما في الاستبصار غلط جزماً. و أمّا الرواية الثانية فقد رواها في الوسائل عن أبان بن الحكم، و الصحيح عن أبان عن الحكم، فإن أبان بن الحكم لا وجود له في الأخبار و كتب الرجال، و أبان هو ابن عثمان، و

الحكم هو الصيرفي الثقة.» موسوعة الإمام الخوئي، ج26، ص: 39- 38.

[8] «فأما ما» رواه الشيخ في الموثق كالصحيح، عن حكم بن حكيم الصيرفي قال، سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول أيما عبد حج به مواليه فقد قضى حجة الإسلام أي حجة إسلامه إلى أن يعتق (أو) إذا أعتق و أدرك أحد الموقفين "أو" يكون المراد بالمولى المعتق. و يكون إطلاق العبد عليه باعتبار ما كان و هو مجاز شائع و هو أظهر.» روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه؛ ج5، ص 36.

[9] «نعم، في رواية واحدة أُطلق حجة الإسلام على حجّ العبد، و أن حجّه يجزئ عن حجة الإسلام، و هي صحيحة أبان عن حكم بن حكيم الصيرفي قال: «سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: أيما عبد حجّ به مواليه فقد قضى حجة الإسلام»، إلّا أنه لا بدّ من طرحها لشذوذها و مخالفتها للروايات المشهورة الكثيرة، أو حملها على حجة الإسلام بالنسبة إلى العبد، فإن كل طائفة لها حجة الإسلام، كما تقدم نظير ذلك في حجّ الصبي، و ذلك لا يدل على سقوط حجة الإسلام عنه إذا أعتق و صار حرّاً و يدلّ على ما ذكرنا روايته الثانية «و العبد إذا حجّ به فقد قضى حجة الإسلام حتى يعتق»، فإنها تدل على وجوب حجة الإسلام عليه إذا أعتق، مع إن حجة الإسلام أُطلقت على حجّه حال عبوديته.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج26، ص: 38.